

تحلیل مفهوم خودشناسی به مثابه روش تربیتی: کوشش در جهت وحدت بخشیدن به معنا

علی‌تاری* و حجت‌الله جوانی^۲

چکیده

خودشناسی به مثابه یک روش تربیتی در نگاه اول، مفهومی بدیهی و روشن به نظر می‌رسد. اما این مفهوم با چالش‌هایی در معنا مواجه است. به این معنا که با دقت در معنای خودشناسی برداشت واحدی از آن حاصل نمی‌شود و این می‌تواند از لحاظ تربیتی مشکلاتی را در عمل ایجاد کند. هدف این مقاله، تحلیل مفهوم خودشناسی به عنوان یکی از روش‌های اساسی در تربیت به منظور رفع چالش‌های معنایی و ایجاد وحدت معنایی در آن است. به این منظور از روش تحلیل مفهومی استفاده شد. نتایج نشان داد به کمک عناصر معنایی مشترک که میان تعاریف و برداشت‌های مختلف از خودشناسی وجود دارد، می‌توان به میزان جالب توجهی به رفع تناقضات معنایی این مفهوم دست یافت. بر این اساس سه نوع خودشناسی مبتنی بر ادراکات درونی فرد، مبتنی بر ادراکات بیرونی فرد و مبتنی بر ادراکات مشترک درونی و بیرونی فرد شناسایی و بر اساس سه رابطه میان من و من، من و دیگری و من و دیگر چیز از یکدیگر تفکیک شد. سپس معلوم شد که در همه انواع خودشناسی چهار عنصر اساسی فاعل شناسا، نیاز به خودشناسی، منبع رفع کننده نیاز و تعامل وجود دارد. همچنین معلوم شد که در جریان خودشناسی همواره موانعی چون تن‌آسایی فکری، ناتوانایی شناختی، فاصله میان باور و عمل و عادات زیسته غلط وجود دارد. با ابتننا بر عناصر، روابط و موانع یاد شده باز تعریفی از خودشناسی به عمل آمد که به نظر می‌آید علاوه بر شفافیت، جامعیت و مانعیت بیشتری دارد. تعریف یاد شده به تسهیل و شفافیت کار تربیتی مربیان در بهره‌گیری از روش خودشناسی کمک خواهد کرد.

کلید واژه‌ها: خودشناسی، روش تربیتی، تحلیل مفهوم، وحدت مفهومی، معنا.

^۱ نویسنده مسئول: استادیار گروه مدیریت و برنامه ریزی آموزشی، دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران. alisattari@alzahra.ac.ir

^۲ دانشیار دانشگاه الزهراء (س)، تهران، ایران. hajjatollahj@alzahra.ac.ir
DOI: 10.22051/JONTOE.2019.20387.2217
<https://jontoe.alzahra.ac.ir>

مقدمه

خودشناسی فی نفسه امری با ارزش و برای انسان مفید دانسته شده است. به‌ویژه از منظر تربیتی خودشناسی فوایدی را برای انسان به دنبال دارد که پرداختن به آن را ضروری می‌سازد. از جمله آثار تربیتی خودشناسی می‌توان به شناخت توانایی‌ها و ضعف‌های خود، تشخیص هدف و انتخاب صحیح راه زندگی، انسجام در نظام فکری، تسهیل و ارتقای تعامل با دیگران و خداشناسی اشاره کرد (فقیهی و رفیعی مقدم، ۱۳۹۰، ص.ص. ۲۶-۵). در مقابل فواید یاد شده، آسیب‌هایی در اثر عدم خودشناسی بروز می‌کند. آثاری چون بی‌هدفی، عدم تعادل شناختی، مشکلات در تعامل و روابط با دیگران. به آسیب‌های یاد شده می‌توان، ناتوانی در استفاده از ظرفیت‌های توانشی و انگیزشی، عدم تعادل روحی همچون تعارض‌های ناهشیار، الگوگیری نامناسب و توقف رشد شخصیت و از خودبیگانگی و نیز مسائل مربوط به هویت را اضافه کرد (بشیری، ۱۳۸۴). با این حال در اینجا مسأله‌ای وجود دارد و آن این‌که معلوم نیست که وقتی ما از خودشناسی سخن به میان می‌آوریم منظور دقیقمان چیست؟ آیا وقتی من خودم را می‌شناسم خود فیزیکی ام را می‌شناسم؟ یا خودی را می‌شناسم که دارای ایده‌هایی خاص است؟ در این صورت اگر آن ایده‌ها را از دیگران گرفته باشم آیا باز هم در حال شناسایی خودم هستم یا مشغول شناسایی دیگران هستم؟ همچنین وقتی محیط زندگی من شخصیت من را شکل می‌دهد، چنانچه به کار خودشناسی مشغول باشم در این صورت آیا خودم را می‌شناسم یا در حال شناسایی محیط زندگی ام هستم؟ بدینسان این یک مسأله است که وقتی از خودشناسی سخن می‌گوییم دقیقاً معلوم نیست که مراد ما از آن چیست. ضمن آنکه خودشناسی از یک طریق و با یک روش صورت نمی‌گیرد و توصیف و شناخت خود راه‌های مختلفی دارد. از این رو این نیز خود یک مسأله است که کدامیک از روش‌ها دقیقاً کار خودشناسی را انجام می‌دهد؟ گاهی تمایل در رسیدن به خودشناسی از دریچه تشریح و تجزیه عادات خود فرد صورت می‌پذیرد. گاهی توصیف و شناخت یک فرد از راه مقایسه خصوصیات یک فرد با «دیگران» حاصل می‌شود و گاهی این بررسی به حوزه تعامل شخص با متعلق شناخت مربوط است. نتیجه اینکه خودشناسی امری سهل و ممتنع و معنای آن نیازمند تحلیل است.

با نظر به مسأله یاد شده، هدف این نوشتار، تحلیل مفهوم خودشناسی برای به‌دست آوردن تعریفی متفق‌القول و یکپارچه از آن است. لذا تلاش خواهیم کرد به این پرسش‌ها پاسخ

دهیم:

۱. معناها و چالش‌های معنایی مفهوم خودشناسی به عنوان یک روش تربیتی

چیست؟

۲. آیا می‌توان به معنایی واحد و مصرح از خودشناسی دست یافت؟

در پاسخ به پرسش‌های یاد شده از رویکرد تحلیلی، با بهره‌گیری از روش تحلیل مفهومی^۱ بهره خواهیم گرفت.

سوابق و پیشینه پژوهش‌ها در خودشناسی کم نیست، اما اغلب پژوهش‌ها به میزان کمی با موضوع مطالعه حاضر در ارتباط هستند. از جمله این پژوهش‌ها می‌توان به پژوهش رجبی (۱۳۹۲) با عنوان تحلیل تطبیقی نقش خودشناسی در معرفت خدا از دیدگاه ملاصدرا و ابن عربی اشاره کرد که در آن پژوهشگر با رویکردی عرفانی به دنبال تطبیق نظر حکما و عارفان اسلامی در خودشناسی است. میرزا وزیری (۱۳۸۶) در پژوهشی با عنوان جستجوی کمال خودشناسی در تعلیمات عرفانی، با هدف یافتن بهترین نوع خودشناسی، خودشناسی با رویکرد عرفانی را بهترین نوع به حساب می‌آورد که حاصل آن از خود بی‌خود شدن است. مرتبط‌ترین پژوهش‌ها با موضوع پژوهش حاضر پژوهش قربانی (۱۳۸۵) با عنوان «معضلات مفهومی در خودشناسی» است. این پژوهش که رویکردی روان‌شناختی به خودشناسی دارد، با هدف شناسایی مشکلات مفهومی خودشناسی با زمینه قرار دادن نظرات ویتگنشتاین در برابر نظرات روان‌شناسان رفتارگرا انجام شده است. در این خصوص اعتراض ویتگنشتاین به تحویلی‌گری روان‌شناسان رفتارگرا در توجه به شناسایی فرایندهای روان‌شناختی از طریق دوگانه‌های عین و ذهن و ذهن و جسم بررسی شده است. پژوهش نتیجه می‌گیرد که بر مبنای دیدگاه ویتگنشتاین تجارب درون‌روانی، خود عین آگاهی‌اند و آگاهی از آن‌ها به مهارتی نیاز ندارد؛ اما یافته‌های روان‌شناختی نشان می‌دهند ناآگاهی از تجاربی که عین آگاهی‌اند نیاز به مهارت دارد. بدینسان پژوهش یاد شده با رویکرد به روان‌شناسی انجام شده و با توجه به اینکه بر ارزش مهارت‌های روان‌شناختی تکیه دارد با موضوع پژوهش حاضر تفاوت دارد. پژوهش بعدی از فقیهی و رفیعی مقدم (۱۳۹۰) با عنوان «خودشناسی و بازتاب‌های تربیتی آن بر اساس

بینش قرآنی» است. هدف این پژوهش بررسی بازتاب‌های تربیتی خودشناسی حاصل از آیات قرآن کریم است. نتایج بیان‌کننده آن است که خودشناسی راهی برای تقویت توانمندی‌های روانی انسان و رفع آسیب‌های روانی انسان است. در ارتباط با پژوهش حاضر پژوهش‌های یاد شده هر دو با رویکردی واحد به سراغ مفهوم خودشناسی رفته‌اند. پژوهش اول با رویکرد روان‌شناسی و با تکیه بر مهارت‌های روان‌شناختی و پژوهش دوم با رویکرد روان‌شناسی و با تکیه بر رفع آسیب‌های روانی به سراغ مفهوم خودشناسی رفته است. بدینسان در مقایسه با پژوهش حاضر رویکرد پژوهش‌های فوق خاص بوده و تنها از یک منظر واحد به موضوع نگریسته‌اند. این در حالی است که رویکرد این پژوهش عام بوده و با نظر به چالش‌های مفهومی مطالعه شده که در ارتباط با خودشناسی در دانش‌های مختلف وجود دارد و به منظور یکپارچه‌سازی معنا و مفهوم خودشناسی انجام شده است. سوابق و پیشینه پژوهش‌ها در خودشناسی کم نیست. اما اغلب پژوهش‌ها به میزان کمی با رویکرد پژوهش حاضر در ارتباط هستند. در این راستا می‌توان به پژوهش رجبی (۱۳۹۲) با عنوان «تحلیل تطبیقی نقش خودشناسی در معرفت خدا از دیدگاه ملاصدرا و ابن عربی» اشاره کرد که در آن پژوهشگر با رویکردی عرفانی به دنبال تطبیق نظر حکما و عارفان اسلامی در خودشناسی است. میرزا وزیری (۱۳۸۶) در پژوهشی با عنوان «جستجوی کمال خودشناسی در تعلیمات عرفانی»، با هدف یافتن بهترین نوع خودشناسی، خودشناسی با رویکرد عرفانی را بهترین نوع به حساب می‌آورد که حاصل آن از خود بیخود شدن است. مرتبط‌ترین پژوهش‌ها با موضوع پژوهش حاضر پژوهش قربانی (۱۳۸۵) با عنوان «معضلات مفهومی در خودشناسی» است. اما این پژوهش نیز رویکردی روان‌شناختی به خودشناسی دارد و با هدف شناسایی مشکلات مفهومی خودشناسی با زمینه قرار دادن نظرات ویتگنشتاین در برابر نظرات روان‌شناسان رفتارگرا انجام شده است. در این خصوص اعتراض ویتگنشتاین به تحویلی‌گری روان‌شناسان رفتارگرا در توجه به شناسایی فرایندهای روان‌شناختی از طریق دوگانه‌های عین و ذهن و ذهن و جسم بررسی شده است. نتایج نشان می‌دهد که بر مبنای دیدگاه ویتگنشتاین، تجارب درون روانی، خود عین آگاهی‌اند و آگاهی از آن‌ها به مهارتی نیاز ندارد؛ اما یافته‌های روان‌شناختی نشان می‌دهند عدم آگاهی از تجاربی که عین آگاهی‌اند نیاز به مهارت دارد. پژوهش یاد شده با رویکرد به روان‌شناسی انجام شده و بر ارزش مهارت‌های روان‌شناختی تکیه دارد. پژوهش

دیگر از فقیهی و رفیعی مقدم (۱۳۹۰) با عنوان «خودشناسی و بازتاب‌های تربیتی آن بر اساس بینش قرآنی» است. هدف این پژوهش بررسی بازتاب‌های تربیتی خودشناسی حاصل از آیات قرآن کریم است. نتایج بیان‌کننده آن است که خودشناسی راهی برای تقویت توانمندی‌های روانی انسان و رفع آسیب‌های روانی انسان است.

در ارتباط با پژوهش حاضر، پژوهش‌های یاد شده هر دو با رویکردی واحد به سراغ مفهوم خودشناسی رفته‌اند. پژوهش اول با رویکرد به روان‌شناسی و با تکیه بر مهارت‌های روان‌شناختی و پژوهش دوم با رویکرد به روان‌شناسی و با تکیه بر رفع آسیب‌های روانی به سراغ مفهوم خودشناسی رفته است. بدینسان در مقایسه با پژوهش‌های یاد شده مطالعه حاضر نه فقط از یک منظر، بلکه از منظرهای متعدد به موضوع خودشناسی نگریسته است. به این دلیل که این پژوهش به دنبال دست یافتن به معنایی مشترک از خودشناسی است که از رویکردهای مختلف عاید شده باشد تا بتواند در عمل تربیتی به کار گرفته شود. لذا پژوهش حاضر رویکردی عام داشته و با نظر به چالش‌های مفهومی که در دانش‌های مختلف در ارتباط با خودشناسی وجود دارد، به منظور وحدت بخشی به معنای خودشناسی انجام شده است.

مبانی نظری

در تبیین مبانی نظری خودشناسی ابتدا مفهوم خود بررسی و در ادامه ماهیت و رویکردهای عمده در ارتباط با خودشناسی معرفی شد. خودشناسی بر مفهوم اساسی «خود»^۱ استوار است. مفهوم خود نیز حاوی معناهای مختلفی است. در فرهنگ انگلیسی کمبریج (۲۰۱۸) درباره مفهوم خود آمده است: [خود] مجموعه‌ای از ویژگی‌های شخصیتی مانند شخصیت و توانایی است که فیزیکی نیستند و آن شخص را از دیگران متفاوت می‌سازند.^۲ در زبان فارسی و در فرهنگ فارسی معین (۱۳۸۸)، خود به معنی شخص، ذات و وجود و در فرهنگ دهخدا (۱۳۷۷) به معنی شخص، ذات و خویشتن به کار رفته است. همچنین مفهوم خود در فلسفه، روان‌شناسی، اخلاق و عرفان با معانی و رویکردهای متفاوت به کار رفته که با نظر به موضوع این مقاله در ادامه و در ضمن بحث‌ها به آن‌ها توجه خواهد شد.

1. self

۲. بازیابی شده در: <https://dictionary.cambridge.org/dictionary/english/self> . ۱۳۹۷/۳/۱۶

ماهیت خودشناسی

در ارتباط با خودشناسی ابتدا لازم است معلوم شود که خودشناسی از لحاظ ماهیت چگونه مفهومی است؟ از خودشناسی به مثابه یک مهارت اساسی در فلسفه یاد شده است (گالوپ، ۱۹۷۹). همچون کاری که سقراط انجام داده و در آن به جای توجه به طبیعت و اشیاء، به مفهوم خود نگریسته است. این مفهوم فی‌نفسه یک کار تربیتی نیز هست. چرا که شناخت خود تأثیرات و تغییراتی را در افعال و رفتار آدمی از خود به جای می‌گذارد. به عنوان مثال وقتی ما به استعدادهایی در وجود خودمان پی می‌بریم، رفتارهای شناختی و به‌دنبال آن اعمال و رفتارهای خودمان را به موازات همان استعدادها تطبیق داده و تغییر می‌دهیم. در همین راستا شمشیری و ریاضی‌هروی (۱۳۹۲) بازتاب‌های روش شناختی خودشناسی در تربیت را شناسایی کرده‌اند. بدینسان از نظرگاه تربیت، خودشناسی بیش از اینکه یک هدف یا یک محتوای تربیتی باشد، یک روش در تربیت به شمار می‌آید.

رویکردها به خودشناسی

در تاریخ فلسفه تا پیش از سقراط مفهوم خود و تأمل در آن چندان مورد توجه نبوده است. پیش سقراطیان بیشتر مشغول حل مسأله چپستی و ماهیت طبیعت و اشیاء بوده‌اند و به خود توجهی نداشتند. «خود» در نزد سقراط منبعی است برای شناسایی حقیقت و تکیه‌گاهی است برای رهایی شناخت از نسبیت و کج فهمی‌های عقل و قرار گرفتن در مسیر حقیقت واحد. جمله معروف «خودت را بشناس» از سقراط در همین زمینه ارائه شده است. در نزد افلاطون، خود یا نفس با ویژگی نامرئی آن شناسایی می‌شود. بدینسان خود نیرویی است حاکم بر بدن که منشاء حرکت است (کاپلستون، ۱۳۸۸، ص.ص. ۲۳۹ - ۲۴۰).

در روان‌شناسی مفهوم خود حاکی از یک ویژگی فطری یا اکتسابی است که در بردارنده استعدادها و ویژه و تجاربی است که به فرد کمک می‌کند و رفتارهای او را جهت می‌بخشد. در روان‌شناسی هدف از خودشناسی رسیدن به نوعی تعادل در روان و رفتار است. از میان روان‌شناسانی که بر مفهوم خود تمرکز داشته‌اند، می‌توان به آبراهام ملو^۱ و کارل راجرز^۲ اشاره

-
1. Maslow
 2. Rogers

کرد. مزلو (۱۹۴۳) خودشناسی را در قالب مفهوم «تحقق خویشتن» به کار می‌برد و آن را علاقه به تحقق نیروهای بالقوه در درون انسان نسبت به چیزی که استعدادش را دارد، تلقی می‌کند. به عبارت دیگر خودشناسی در نزد مزلو عبارت است از تحقق خویشتن با توجه به استعدادهای بالقوه درونی فرد در تبدیل شدن به آنچه که فرد استحقاق آن را دارد. این استعداد بالقوه از فردی به فرد دیگر تفاوت دارد. راجرز (۱۹۵۹) خودشناسی را محصول سازگاری و همبستگی میان خود آرمانی^۱ یا تصور فرد از خود^۲ با خودی می‌داند که در رفتارهای او جلوه‌گر می‌شود. بدینسان هدف از خودشناسی در روان‌شناسی راجرز ایجاد تعادل میان تصور از خود و رفتارهای فرد است. همان‌طور که می‌بینیم تعاریف روان‌شناسان از خود، بیشتر بر رفتارهای درونی و بیرونی و تأثیرات و تأثرات درون و بیرون بر شکل‌گیری و تغییرات رفتار انسان تأکید دارد. بدینسان در روان‌شناسی، خودشناسی بیشتر با مفهوم تعادل میان ادراک فرد از خود و رفتارهای منطبق با آن شناسایی می‌شود.

در اخلاق، «خود» بیشتر با واژه «نفس» شناخته می‌شود. این خود یا نفس با ویژگی‌های خوب و بد شناخته می‌شود. مثلاً در اخلاق مورد نظر قرآن، نفس مطمئنه^۳، نفس اماره^۴ و نفس لوامه^۵ حاکی از یک ویژگی است که نفس به خود می‌گیرد و می‌تواند خوب، بد یا اطمینان بخش باشد. وظیفه نفس لوامه ملامت و سرزنش نفس اماره برای تغییر وضعیت به نفس مطمئنه است. نفس مطمئنه نفسی است که در دنیا و آخرت به انسان سود می‌رساند. بنابراین، خود در اخلاق مورد نظر قرآن عبارت است از نفس که استعداد خوب شدن، بد شدن و سرزنشگری را دارد.

در حوزه عرفان، آیین بودیسم اولین مفهوم‌سازی عملیاتی و نظام‌دار را درخصوص خودشناسی ارائه داده است. در این آیین رهایی از رنج، به عنوان غایت بودیسم، از طریق نوعی خودشناسی تجربی حاصل می‌شود: «وقتی از خودمان و شرایطی که در اطرافمان قرار دارد آگاه شویم، قادر به دیدن و عمل بر روی هر نوع تجلی رنج کشیدن خواهیم بود» (تیتموس،

1. idial - self
2. self- image

۱۰۳. «یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارجعی الی رَبِّکَ راضِیَةً مرضِیَّةً» (فجر: ۲۷-۲۸)

۴. «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» (یوسف: ۵۳).

۵. «وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» (قیامت: ۲)

۶. «۹۶/۱۱/۲۷» <http://quran.anhar.ir/tafsirfull-14474.htm> طباطبایی، محمد حسین. تفسیر المیزان،

بازیابی شده در سایت قرآنی،

۱۹۸۸، ص ۱۴، نقل از قربانی، (۱۳۸۵). در یک نظر گاه عمومی، خود یا نفس در عرفان چیزی است که نیاز به مراقبه، تزکیه، پرواز و سرکشی به اقطار عالم، تقویت و پرورش را دارد. این معنا حاکی از نوعی فقر است که خود یا نفس با آن مواجه است. بنابراین، خود در عرفان یک ویژگی و استعداد است، اما در عین حال نیازمند رسیدگی و پرورش است.

در اسلام خودشناسی در ارتباط با خداشناسی معنا میابد. در این باره در قرآن آمده: «مانند آن‌ها نباشید که به کلی خدا را فراموش کردند، خدا هم نفوس (خودها) آن‌ها را از یادشان برد.»^۱ در این آیه خودشناسی با خداشناسی در هم تنیده شده و بر این اساس فراموشی خدا به فراموشی خود ربط داده شده است. در تفسیر آیه یاد شده آمده است که فراموشی خداوند، فراموش کردن اسمای حسنی و صفات علیای او است. صفاتی که صفات ذاتی انسان ارتباطی مستقیم با آن‌ها دارد. به طوری که انسان با فراموش کردن خدا فقر و حاجت ذاتی خود را از یاد برده و نفس خود را هستی مستقل از خداوند به حساب می‌آورد. لذا به جای اعتماد و اتکا به خداوند بر نفس خود اعتماد می‌کند. چنین کسی خودش را هم فراموش می‌کند. چرا که خودش را که وابسته به خداوندش است موجودی مستقل و مالک کمالات ظاهر خود و مستقل در تدبیر امور خود می‌داند. در حالی که انسان (در مقایسه با صفات خداوند) وجودی وابسته به پروردگارش است. بدینسان فراموش کردن خویش با فراموش کردن خداوند ارتباط مستقیم دارد.^۲ در ارتباط با ربط میان خودشناسی و خداشناسی در حدیثی از امام علی (ع) آمده: «هرکس خودش را شناخت، خدای خود را شناخته است» (آمدی، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۱۹۴). در این حدیث نیز خودشناسی ارتباط تنگاتنگی با خداشناسی پیدا می‌کند. حدیث یاد شده با دلایلی فلسفی تبیین پذیر است. اولین و ساده‌ترین تبیین فلسفی با برهان نظم حاصل می‌شود. انسان با نگاه کردن به وجود مادی و منظم خویش که وجهی از خودشناسی است، به اسرار پیچیده وجود خویش آگاه می‌شود و از آنجا به وجود خداوند پی می‌برد. دومین تبیین فلسفی با برهان وجوب و امکان حاصل می‌شود. زمانی که انسان به مصادیقی از فقر و ناتوانی خویش پی می‌برد و از آن طریق به قدرت و بی‌نیازی

۱. وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (حشر، ۱۹)

۲. طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، باز یابی شده در جامع تفاسیر، در سایت قرآنی: <http://quran.anhar.ir/tafsirfull-14360.htm> ۱۳۹۷/۳/۱۶

خداوند در برابر وجود ناقص خویش واقف می‌شود. سومین تبیین فلسفی با برهان علت و معلول حاصل می‌شود. زمانی که انسان در سلسله علت و معلول، خودش را به مثابه معلول، تابع علت قدرتمندتری به نام خداوند می‌یابد. چهارمین تبیین از روی برهان فطرت به عمل می‌آید. زمانی که انسان به‌طور فطری به وجودی قدرتمند و عظیم پی می‌برد و او را خالق خویش می‌یابد. تبیین پنجم که تکرار تفسیر یاد شده در بالا است، با مبنا قراردادن صفات خداوند و مقایسه آن‌ها با صفات خود حاصل می‌شود. زمانی که انسان صفات خداوند را به عنوان خالق خویش با صفات خود مقایسه می‌کند، به شناخت قدرت و عظمت خداوند در برابر صفات محدود خویش نائل می‌شود. با نظر به آنچه که بیان شد، در اسلام خودشناسی با خداشناسی در هم تنیده است. بدینسان تبیین موانع و راه حل‌های خودشناسی با رویکرد به تربیت اسلامی در چهارچوب نظری حاصل از آیه فوق و حدیث یاد شده مبنای بحث‌ها و تحلیل‌های مورد نظر در این نوشتار خواهد بود.

یافته‌ها

در ادامه و در پاسخ به سؤال اول، معناها و چالش‌های معنایی مربوط به خودشناسی را بررسی می‌کنیم که در دانش‌هایی چون روان‌شناسی، فلسفه و جامعه‌شناسی مطرح می‌شود.

معناها و چالش‌های معنایی در مفهوم خودشناسی

همان‌گونه که در مسأله چالش مفهوم خودشناسی بیان شد، برداشت واحدی از مفهوم خودشناسی وجود ندارد. در اینجا ابتدا معناهای مختلف از خودشناسی را بیان می‌کنیم. سپس چالش‌های همراه با معناها را بررسی می‌کنیم.

خودشناسی به معنای شناخت خود از روی خصوصیات فردی

بومایستر (۱۹۹۹) خودشناسی را اعتقاد و باور فرد نسبت به خودش از روی ویژگی‌هایی به حساب می‌آورد که دارد و اینکه چه کسی است و چگونه است. این نوع از خودشناسی رایج‌ترین معنای خودشناسی است که طی آن فرد با رجوع به ویژگی‌هایی که از خود سراغ دارد و خصوصیات و قابلیت‌هایی که در خود می‌شناسد و علائق و خواست‌های مستمری که

در خود می‌یابد به آن نائل می‌شود. در اینجا خودشناسی به کمک رابطه «من» با «من» حاصل می‌شود. مثلاً گزاره «من همیشه به رنگ زرد علاقه دارم» نشان‌دهنده نوعی تجربه شخصی است که طی آن من خودم را در علاقه مستمر به رنگ زرد شناخته‌ام. شناخت از خود از روی خصوصیات خود، به دسته‌های زیر تقسیم می‌شود:

توصیف خودگاهی ناظر به توصیف اعتقادات و جهانی‌بینی افراد از خودشان است. اینکه یک فرد به چه چیزهایی باور دارد و چه اموری برای او به لحاظ باور و اعتقاد در درجه نخست اهمیت قرار دارد یا ندارد، نوعی خودشناسی را به دست می‌دهد. اینکه نگاه فرد به انسان، شناسایی و ارزش‌های او چگونه است، نوعی خودشناسی به حساب می‌آید.

این معنا از خودشناسی همیشه خالی از اشکال نیست. اشکال این معنا در اینجا این است که همیشه شناسایی من از خودم حاوی ملاک‌های صحیحی از شناخت را به دست نمی‌دهد. هنگامی که چیزی یا کسی بتواند قدرت شناسایی آدمی را به محاق ببرد و قدرت سنجش حق و باطل را از وی بستاند، فرد نیروی اراده خودش را از دست می‌دهد و دیگر خود اصیل و توانمندش نخواهد بود. بدینسان امکان اشتباه در خودشناسی دور از انتظار نیست. چنانچه شناخت فرد از خودش با واقعیت‌ها و حقایق سازگار و منطبق باشد، خود اصیل بروز می‌نماید؛ اما اگر جهان‌بینی و اعتقادات فرد از سر ناآگاهی، ترس، خرافات و تقلیدهای کورکورانه شکل گرفته باشد، خود اصیل در پس پرده پنهان باقی می‌ماند و اساساً شناسایی خود حاصل نمی‌شود. از اینرو خودشناسی به معنای توصیف اعتقادات فردی من از خودم کامل به نظر نمی‌رسد.

خودشناسی به معنای شناخت خود از روی افعال و اعمال آدمی

گاهی خودشناسی به مثابه افعال و اعمال آدمی است. ممکن است این پرسش پیش بیاید که شناخت شخص از روی افعال و اعمال آدمی چه تفاوتی با خودشناسی به معنای جهان‌بینی، باورها و اعتقادات فردی دارد؟ در پاسخ و توضیح این پرسش می‌توان گفت که باورها و اعتقادات، ساحتی نظری دارند. اما اعمال و رفتارها عینی و عملی هستند. بدینسان ساحت نظر و عمل لزوماً همسانی و هم‌پوشانی ندارند. به عبارت دیگر چنین نیست که هر کس هر طور که می‌اندیشد، همان‌طور هم عمل می‌کند. از اینرو ساحت «عمل» و ساحت «نظر» گاهی تطابق دارند و گاهی تفاوت و گاهی میان آن‌ها فاصله وجود دارد. یعنی ممکن است فردی یک عقیده

و باور را حقیقتاً قبول داشته باشد، اما در انجام آن کاهلی کند. این برداشت معنایی از خودشناسی هم خالی از اشکال نیست. اشکال در این است که انسان‌ها گاهی همان‌طور که «باور» دارند، «عمل» نمی‌کنند. انسان‌ها گاهی در ساحت نظر بسیار آراسته به اخلاق فاضله هستند؛ اما به گاه عمل کُمت آن‌ها لنگ می‌شود و این به معنای ضعف در عمل و کوتاهی در کردار است. به عنوان مثال وقتی از یک اشخاص در باب نسبت آن‌ها و دروغ گفتن سؤال می‌کنیم. در اغلب موارد آن‌ها جواب خواهند داد: دروغ بد است. اما معلوم نیست که در عمل هم دروغ نگویند. این نشان‌دهنده فاصله میان نظر و عمل خود است. نتیجه آن که در صورت فاصله میان نظر و عمل، خودشناسی حاصل نمی‌شود. به نظر می‌رسد خودشناسی زمانی بهتر حاصل می‌شود که میان جهان‌بینی، باورها و اعتقادات فرد و اعمال و رفتار او هماهنگی وجود داشته باشد. با وجود این هماهنگی می‌توانیم به توصیف دقیق‌تری از شناسایی خود نائل شویم و داده‌های مطمئن‌تری از خود ارائه دهیم.

خودشناسی به معنای شناخت خود از روی توصیف عادات فردی

توصیف خود گاهی معطوف به عاداتی است که شخص به آن‌ها اعتیاد پیدا می‌کند. اصولاً هر کاری که تکرار شود و شکل عادت به خود بگیرد، نوعی و درجه‌ای از اعتیاد در آن نهفته است. تکرار در برخی رفتارها، تأکید در برخی گفتارها، نوع اعمال و رفتارهای تکرار شونده، سبک قضاوت و داوری بیان‌کننده عادات رسوخ‌یافته در ذهن، اندیشه و زبان هر فرد است که «خود» او را تشکیل می‌دهد. توصیف عادات رفتاری یک مدیر مدرسه یا یک معلم بخشی از توصیف خود اوست. به تعبیر اشپربر «آدم‌ها از سن خاصی به بعد، یکنواخت می‌شوند و اعمالشان به صورت تکراری در می‌آید» (اشپربر، ۱۳۶۵: ص. ۸۰). به طوری که می‌توان از روی عادت‌های رفتاری، آن‌ها را شناخت و درباره آن‌ها قضاوت کرد. غلبه عادت بر انسان امری حساس است که در بسیاری از موارد موجب استحاله شخص می‌شود. عادات ما چه خوب باشند و چه بد، خود به خود عمل می‌کنند و در مدارهای اصلی مغز ضبط شده‌اند و رفتاری را ایجاد می‌کنند که کمترین مقاومت را دربردارند. در این خصوص تا زمانی که نیروهای ما آگاهانه و عمدتاً و مکرراً در مسیرهای جدید به کار نیفتند ما به همان کارها و همان مسیرهای قدیمی ادامه می‌دهیم (هریس، ۱۳۷۰: ص ۲۳۲). در اینجا همان اشکال مربوط به

خودشناسی به مثابه توصیف خود، تکرار می‌شود. زیرا ما معمولاً عاداتی را به غلط تکرار می‌کنیم. بی آنکه به صحت و سقم محتوای عادتمان و مطابقت آن‌ها با حقیقت واقف باشیم. بدینسان عادات ما ممکن است عاداتی درست و صحیح و ممکن است عاداتی غلط باشد. چنانچه ما عاداتی را به غلط تکرار کنیم، از حقیقت فاصله می‌گیریم. در این صورت عادات ما بیان‌کننده خود حقیقی ما نخواهند بود. تنها تکرار عادات صحیح و مطابق با حقیقت است که می‌تواند نشان‌دهنده خود حقیقی ما باشد.

خودشناسی به معنای شناخت خود از روی توصیف خصوصیات دیگران (تفاوت‌های فردی)

گاهی معنای خودشناسی حاصل مقایسه تفاوت‌ها و تشابهات میان «من» و «دیگری» است. لوئیس (۱۹۹۰) برای مفهوم خود دو جنبه قائل است. خود وجودی^۱ و خود طبقه‌بندی شده^۲. از نظر او خود وجودی انسان چیزی است که ما آن را در چهارچوب مفهومی «وجود من در جهان» درک می‌کنیم. بعد از اینکه من وجود خودم را در جهان درک کردم، به تفاوت‌ها و شباهت‌هایی میان خودم و سایر موجودات جهان پی می‌برم. تفاوت‌ها و شباهت‌هایی چون قد، وزن، رنگ، شکل، صدا و عملکرد که نشان‌دهنده تفاوت و شباهت میان من و دیگری است. لوئیس این نوع از خود را به من طبقه‌بندی شده تعبیر می‌کند (لوئیس، ۱۹۹۰، ص ۳۰۰-۲۷۷). این نوع از خودشناسی حاصل شناخت «من» در مقایسه با «دیگری» است.

اشکال این معنا از خودشناسی در آن است که ادراک ما از تفاوت‌ها و تشابهات میان من و دیگری همیشه درست نیست و ممکن است اشتباه باشد. در عین حال در مواقعی نیز شناخت ما مطابق با حقایق و واقعیت‌های موجود میان من و دیگری شکل می‌گیرد. قضاوت‌های ما درباره خودمان در مقایسه با دیگری زمانی صحیح است که این قضاوت‌ها با حقیقت وجودی ما از خودمان سازگار باشد و مطابقت کند. در غیر این صورت برخی تصورات ما از خودمان که در مقایسه با دیگری حاصل می‌شود، معتبر نخواهد بود. لذا خودشناسی نمی‌تواند به معنای شناسایی تفاوت‌های فردی من با دیگری باشد.

-
1. existential Self
 2. categorical Self

خودشناسی به معنای شناخت خود از روی خواص متعلق شناخت

توصیف خود گاهی ناظر بر محبوب‌ها و متعلق‌های شناخت از سوی یک فرد است. به عبارت بهتر یکی از لوازم خودشناسی، بررسی متعلقات و محبوب‌های فاعل شناسا است. بوبن معتقد است اگر بخواهیم خود را بشناسیم، باید ببینیم زندگی ما در نهان به چه کسی گرایش دارد و ما بیش از همه با که سخن می‌گوییم؟ همه چیز بسته به آن شخص دیگری است که او را برای خویشتن برگزیده‌ایم و در سکوت با وی سخن می‌گوییم (بوبن، ۱۳۷۵: ۷۳). البته، متعلق شناخت همیشه یک شخص نیست و بیشتر مواقع شامل پدیده‌ها، چیزها و اشیاء نیز می‌شود. به تعبیر ابوسعیدالخیر: «بنده آنی که در بند آنی» (محمدبن منور، ۱۳۸۶: ج ۱، ص ۲۰۶). این به آن معنا است که اشخاص و اشیائی که متعلق شناخت ما واقع می‌شوند، نشان‌دهنده خود ما هستند. از همین جا است که ما خود را در جایگاه یک قهرمان، دانشمند، ورزشکار و یک نقاش یا هنرمند قرار می‌دهیم. همچنین از روی علائق ما به اشیاء خاص شناسایی می‌شویم. اشکال این نوع از شناخت در آن است که جذابیت متعلق شناخت باعث می‌شود تا ما دقت نظر کافی در شناخت نسبت به خودمان را از دست بدهیم و بینش درستی از موضوع مورد شناسایی حاصل نکنیم. لذا ممکن است مورد و متعلق شناسایی فرایند شناسایی ما را دچار اشکال و اعتبار شناخت ما را خدشه‌دار کند. در این صورت این معنا از خودشناسی نیز معنایی ناقص خواهد بود. چرا که خود ما متفاوت از آن چیزی هستیم که تعلق خاطر ما آن را نشان می‌دهد. نتیجه آن که متعلق شناخت هم می‌تواند به خودشناسی ما کمک کند و هم می‌تواند مانع شناخت ما از خود بشود.

خودشناسی به معنای شناخت خود از روی تعامل آدمی

خودشناسی با نظر به تعامل آدمی نیز قابل شناسایی است. در این نوع از خودشناسی به جای تکیه بر خصوصیات و ویژگی‌های آدمی، تأکید بر ارتباط و نحوه تعامل آدمی با دیگری و دیگر چیز است. عزت نفس، توانمندی، حس اعتماد به نفس، سخت‌کوشی، خستگی‌ناپذیری، تعهدپذیری و توکل‌گرایی، همگی جزء مؤلفه‌های مؤثر بر شخصیت هر کسی است. در واقع سلوک فردی شخص همان تعامل وی با خود را تشکیل می‌دهد. به طور کلی تعامل آدمی میان او و افراد و اشیاء پیرامون، به چهار صورت زیر انجام می‌شود:

اولین تعامل انسان با خودش صورت می‌گیرد. هر نوع تصویری که یک فرد از خود دارد بر نوع شناخت و تعامل وی با خود تأثیر می‌گذارد. عزت نفس، توانمندی، حس اعتماد به نفس، سخت‌کوشی، خستگی‌ناپذیری، تعهدپذیری و توکل‌گرایی، همگی جزء مؤلفه‌های مؤثر بر شخصیت هر کسی است. در واقع سلوک فردی شخص همان تعامل وی با خود را تشکیل می‌دهد. اینکه شخص چه تصویری از خود دارد به نوعی بر خودشناسی دلالت می‌کند. آیا دچار خودبزرگ‌بینی است یا خود کم‌بینی؟ یا دارای غنای روح است؟ (شوپنهاور، ۱۳۸۹: ۵۶). بنابراین، یکی از مؤلفه‌های اساسی در خودشناسی، نوع شناخت هر کس از توانایی‌ها، ضعف‌ها، قابلیت‌ها و نقاط مثبت و منفی خویش است.

اشکال این نوع شناخت در این است که شناخت خود به سادگی میسر نمی‌شود. گاهی تعارضات وجودی آدمی او را سرگردان می‌کنند. تا جایی که آدمی سر به جیب تفکر فرو می‌برد و می‌فهمد که به تعبیر استاندال «آدمی دو روح در یک بدن خویش دارد». (نقل از شهریوری، ۱۳۹۰: ۹). این عبارت بیان‌کننده تنش‌های سرشت آدمی است؛ و به تعبیر مولانا:

در وجود ما هزاران گرگ و خوک صالح و ناصالح و خوب و خشوک

(مولوی، ۱۳۷۱: ۲ / ۱۴۱۹)

ساعتی گرگی درآید در بشر ساعتی یوسف رخی همچو قمر

(مولوی، ۱۳۷۱: ۲ / ۱۴۲۲)

بدینسان اگر چنانچه خودشناسی از روی تعامل انسان با خواست‌ها و آرزوهای خودش صورت گیرد، از آنجا که خواست‌های انسان دائما در حال تغییر و تبدیل هستند، او با خودهای متنوع و متلونی در ارتباط خواهد بود و این کار شناخت خود را با مشکل مواجه می‌کند. بنابراین، خودشناسی به مثابه تعامل انسان با خود نمی‌تواند معنای دقیق و واحدی از خودشناسی باشد و ناقص خواهد بود.

دومین تعامل انسان با اعضای خانواده به عنوان یک جامعه کوچک و سپس با اجتماع شکل می‌گیرد. سلوک فرد در جامعه و نوع رابطه وی با دوستان، آشنایان، همکاران، دیگر افراد و میزان سازگاری او با انواع محیط‌هایی که در آن‌ها به سر می‌برد، در خودشناسی مؤثر است. همچنین میزان توانایی فرد در انجام وظایف محوله و کیفیت ارتباط او با فرادستان و زیردستان بسیار حائز اهمیت و بیان‌کننده کیفیت تعامل وی با جامعه است. به نظر می‌رسد که نوع

سلوک هر شخص با دیگران به معنای دقیق کلمه توصیف‌کننده شخصیت اجتماعی او است. مؤلفه‌هایی نظیر سازگاری، تعاون، مثبت‌اندیشی در ارتباط با دیگران، کارآمدی در اجتماع، تشریک مساعی، همکاری و تعاون، تواضع و حلم در برابر دیگران و صبر و گذشت نسبت به دیگران نشان‌دهنده نوع تعامل فرد با جامعه و عاملی در زمینه شناخت شخصیت و خود او است. به هر میزان که عناصر مثبت یا مؤلفه‌های ارزشمند در شخصیت فردی تحقق یافته باشد، نوع تعامل اجتماعی او نیز بهتر و مفیدتر خواهد بود. هر میزان که مؤلفه‌های غیر ارزشی یا فردگرایانه به معنی خودخواهانه در شخص تبلور پیدا کند، آنگاه سلوک اجتماعی وی دچار نقصان می‌شود. در عقیده فروم، بخشش و ایثار به دیگران از دریافت کردن [بخشش و ایثار از آنان] شیرین‌تر است ... شخص در عمل ایثار کردن، زنده بودن خود را احساس می‌کند (فروم، ۱۳۶۰: ۳۵).

از اینرو می‌توان به توصیف و شناخت شخصیت فرد از راه تأثیر او در اجتماع پی برد. بخش عظیمی از روابط اجتماعی افراد وابسته به تأثیر و تأثرهای متقابلی است که می‌تواند به معیاری برای شناخت فرد تبدیل شود. با این حال این نوع از شناخت هم خالی از اشکال نیست. چرا که معلوم نیست اجتماع در آموزه‌های خود در مسیر شناخت فرد درست عمل می‌کند یا خیر؟ به عبارت دیگر در اینجا به جای اینکه شخص اشتباه بکند، ممکن است اجتماع دچار اشتباه باشد. نشانه آن اینکه گاه فرد به خودی خود خوب است، اما با قرار گرفتن در اجتماع دچار کجروی‌های اجتماعی می‌شود و تأثیرات منفی اجتماع بر افعال و کردار او آشکار می‌شود. هر چند این تأثیرات می‌تواند مثبت یا منفی باشد، با این حال نمی‌توان از تأثیرات منفی اجتماع بر روی فرد چشم پوشید. لذا خودشناسی به معنای تعامل انسان با اجتماع خالی از اشکال نیست و نمی‌تواند معنای واحد خودشناسی را به همراه داشته باشد.

نوع تصور انسان از خداوند نیز یکی از معیارهای شناخت شخصیت آدمی است. اینکه انسان چه خدایی را می‌پرستد؛ از خدا چه تصویری در ذهن دارد؛ خدای را همواره حاضر و ناظر می‌داند؛ منزلت خدا را چه تصور می‌کند؛ فرمانده یا دوست، ارباب یا پدر، همگی جزو مؤلفه‌های شناخت فردی هر کس است. گاهی فرد بر مبنای تصورات برگرفته از والدین و جامعه درباره خداوند می‌اندیشد. گاهی فرد بر مبنای شناخت فردی و شخصی خود از خداوند یعنی بر مبنای تجربه عملی و ملموس‌اش از خداوند، سخن می‌گوید. به نظر می‌رسد که بین

این دو مقوله تفاوتی ژرف وجود دارد، خدایی که توصیف می‌کند (=نظر) و خدایی که تجربه می‌کنند (=عمل) به تعبیر پاره‌ای از متفکران، خدای هرکس به قدر قامت اوست. خدای خارجی واحد است، اما آدمیان به فراخور ظرفیت ادراکی شان خداهای متفاوتی را برای خود انتخاب می‌کنند. تلقی، تجربه، درک و دریافت فرد از خداوند، از عوامل مهم در خویش‌شناسی است. با این حال اشکالی که در این باب وجود دارد این است که ممکن است انسان حتی در مسیر شناخت خداوند نیز دچار خطا و اشتباه شود. به عنوان مثال چند خداانگاری، شرک و بت‌پرستی از خطاهای انسان در حوزه خداشناسی است. بت‌پرستی یک از بارزترین نمودهای این نوع از شناخت است. بت یعنی تصویری از الهه به عنوان موضوع پرستش و همچنین موضوع اخلاص فوق‌العاده یا متعالی تعریف شده است (حق‌شناس و دیگران، ۱۳۸۹: ص ۴۰۹) و در تعریف بت پرست گفته شده کسی است که بت‌ها را می‌پرستد و یک ستایش‌گر مخلص به شمار می‌آید (همان). پس در معنای بت‌پرستی، نوعی تعلق خاطر یا اخلاص و ستایش‌گری افراطی و فوق‌العاده نهفته است. به نظر می‌رسد که اصولاً انسان آماده بت‌ساختن و پرداختن است:

فکر انسان بت‌پرستی بت‌گری هر زمان در جستجوی پیکری
باز طرح آزری انداخته است تازه‌تر پروردگاری ساخته است
(اقبال لاهوری، بی تا: ص ۹۵)

در این صورت معلوم نیست که هر نوع تعامل فرد با خداوند به خودی خود نوعی خودشناسی به شمار بیاید. زیرا خطاهای انسان در مسیر شناخت خداوند باعث می‌شود تا انسان آنگونه که باید به شناخت صحیحی از خود نائل نشود. لذا هر نوع تعامل انسان با خداوند معنای واحد خودشناسی به شمار نمی‌آید.

تصویر انسان از جهان و تلقی او از دنیای پیرامون، یک عنصر مهم دیگر در شناخت شخصیت او است. اینکه آدمی جهان طبیعت را چگونه تصور می‌کند؛ درباره آن چگونه می‌اندیشد؛ آیا با هستی احساس غربت و فاصله می‌کند یا با آن احساس قربت و آشنایی دارد؟ آیا خود را رها شده‌ای غریب در غریب خانه این عالم می‌داند که باری بی‌رضا و مشورت به این عالم پرتاب شده است یا اینکه احساس آشنایی با جهان خاکی می‌کند و خود را نه جدای از آنکه جزوی از یک کل و قطره‌ای از یک اقیانوس عظیم می‌پندارد؟ نشان‌دهنده کیفیت

شناسایی او از خودش است. به طور کلی دو سنخ رویکرد به این عالم وجود دارد. یک رویکرد متعلق به تفکر گنوسی و اقران آن است که آدمی را رها شده‌ای در این عالم یا به تعبیر دقیق‌تر غریبی در غریبستان و رنجوری در عالم یا نی بریده شده از نیستان می‌پندارد. در چنین تلقی و توصیفی البته آدمی سرگشته معناست و رها شده‌ای در برهوت عالم مادی و به تعبیر مولوی:

این جهان زندان و ما زندانیان ورشکن زندان و خود را وارهان

(مولوی: ۱۳۷۱، ۹۸۲/۱)

و به تعبیر حافظ:

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آبادم

(دیوان حافظ، ۱۳۶۸:۲۶۳)

در چنین نگرشی، حیات آدمی در این عالم به اکراه و از روی جبر است و ما هیچ سنخیتی با پیرامون خود نداریم و ناچاریم که در آن به سر ببریم؛ لذا هیچ علقه‌ای به آن نداریم و چون به لحاظ نظری چنین می‌اندیشیم پس به لحاظ عملی هم باید از آن بپرهیزیم. اما پاره‌ای مکاتب هستند که آدمی را نه جدای از عالم و نه بیگانه با آن تصور می‌کنند. بلکه آدمی را جلوه‌ای از عالم و جزئی از یک کل می‌دانند. در این تلقی بین انسان و جهان فاصله نیست. آدمی از این عالم است و به آن علقه دارد. مانند نسبت کودک و مادر که در آن کودک هیچگاه بیگانه از مادر نیست. مادر را منشاء خود، مایه پرورش خود، تغذیه‌گر از وجودش و تربیت شده در دامن او و نقطه اتکانش می‌شمارد. در این دیدگاه این دنیا کشتزاری است برای عالمی دیگر^۱. در این صورت هیچ احتیاجی به محرومیت کشیدن و محروم نمودن خود از متاع این دنیا نیست. زیرا آدمی خود را مخاطب این سخن آسمانی می‌یابد که: «بهره خدا از دنیا را فراموش نکن» بنابراین، شناخت در دل این عالم و با بهره‌وری از آن امکان‌پذیر است و می‌توان در این عالم به حلال زیست و بهره برد و اهل معرفت و شناخت نیز شد.

اشکالی که گاهی در این معنا از خودشناسی بروز می‌کند این است که جهان مادی با وجود استعدادی که برای شناخت در خود نهفته دارد، گاهی خود مانعی برای شناخت نیز

۱. الدنيا مزرعه الاخره. (بحارالانوار، ج ۱۰۷ ص ۱۰۹)

۲. لا تنس نصیبک من الدنيا (قصص: ۷۷)

می‌شود و در مواردی سدی در برابر شناخت است. لذا این جهان علاوه بر قدرتی که در شناخت به انسان می‌دهد، مانعی در راه شناخت هم می‌تواند باشد. بنابراین، تعامل فرد با جهان نمی‌تواند به تنهایی معنایی از خودشناسی باشد.

با توجه به مسائل و چالش‌هایی که در معنا و مفهوم خودشناسی بیان شد، مشخص شد که اولاً خودشناسی حاوی یک معنای واحد نیست. ثانیاً معناها هم می‌توانند خودشناسی به حساب بیایند و هم نمی‌توانند خودشناسی به شمار آید. بنابراین، هر یک از معناها دارای اشکالاتی در حوزه معنا هستند و چنانچه به عنوان یک روش تربیتی بخواهند به کار بروند می‌توانند اثرات مثبت یا اثرات منفی از خود به جای بگذارند. بنابراین، نیاز به رفع اشکالات معنایی از این مفهوم لازم می‌شود.

در ادامه تلاش می‌کنیم تا در پاسخ به سؤال دوم پژوهش، معناهای ارائه شده از خودشناسی را با توجه به عناصر مشترک و در جهتی مشترک با یکدیگر جمع کنیم و تا حد امکان به معنایی واحد از آن دست یابیم.

با هم نگری معناها؛ کوشش در جهت وحدت بخشی به مفهوم خودشناسی

با نظر به معناهای شش‌گانه‌ای که از مفهوم خودشناسی ارائه شد، با وجود اختلافات معنایی که در این مفهوم وجود دارد، راه حل دست یافتن به معنایی مشترک در این مفهوم، رفتن به سراغ عناصر مشترک در این معناها است. به نظر می‌رسد با تلفیق این عناصر مشترک در معناهای یاد شده می‌توان به تعریف و برداشتی واحد از خودشناسی رسید.

با نگاهی کلی به معناهای ارائه شده از خودشناسی در وهله اول به یک دسته‌بندی عمده در نوع شناسایی از خود می‌رسیم. این دسته‌بندی شامل: «خودشناسی مبتنی بر ادراکات درونی فرد»، «خودشناسی مبتنی بر ادراکات بیرونی فرد» و «خودشناسی مبتنی بر ادراکات مشترک درونی و بیرونی فرد» است. خودشناسی به مثابه توصیف جهان‌بینی و اعتقادات فردی و خودشناسی به معنای تعامل انسان با خود و خدای خود از جنس خودشناسی مبتنی بر ادراکات درونی فرد هستند. خودشناسی به معنای توصیف عادات شخصی، خودشناسی به مثابه افعال و اعمال آدمی و خودشناسی به معنای تعامل انسان با جامعه، که عموماً با روش عینی و مشاهده‌ای و به شیوه‌ای بیرونی امکان‌پذیر است، در حوزه خودشناسی مبتنی بر ادراکات

بیرونی فرد جای می‌گیرند. دسته سوم معناهایی از خودشناسی را شامل می‌شود که شناخت در آن‌ها هم جنبه درونی دارد و هم جنبه بیرونی. خودشناسی به معنای توصیف تفاوت‌های خود با دیگری، خودشناسی از روی متعلق شناخت و خودشناسی به معنای تعامل انسان با جهان در دسته خودشناسی مبتنی بر ادراکات درونی و بیرونی فرد جای می‌گیرد.

در اینجا تلاش می‌کنیم تا با استفاده از عناصر معنایی مشترک میان معناهای مطرح شده در بالا به یک وحدت مفهومی از خودشناسی دسترسی پیدا کنیم. بدین منظور کوشش می‌کنیم تا یک تعریف واحد از معنای خودشناسی ارائه دهیم. برای دست یافتن به یک تعریف واحد، یافتن مفاهیم و عناصر مشترک به ما کمک خواهد کرد. لذا تلاش خود را برای یافتن مفاهیم و عناصر مشترک میان معناها معطوف می‌داریم.

پیش از این در بخش مبانی نظری خودشناسی گفتیم که خودشناسی به مثابه روشی در تربیت شناخته می‌شود. با توجه به دسته‌بندی سه‌گانه‌ای که حاصل نگاه کلی به معناهای شش‌گانه خودشناسی بود می‌توانیم تعریفی اولیه از خودشناسی را به این شرح ارائه دهیم: «خودشناسی روشی است که طی آن می‌توان به کمک ادراک درونی یا ادراک بیرونی یا ادراک مشترک درونی و بیرونی به شناسایی خود نائل شویم». اما معنای خودشناسی صرفاً در حد روش باقی نمی‌ماند و هر یک از ادراکات یاد شده به تنهایی جامع مفهوم خودشناسی نیست. لذا برای دست یافتن به تعریفی دقیق‌تر از خودشناسی به این اندازه نمی‌توان اکتفا کرد.

با بررسی بیشتر معناهایی که از خودشناسی ارائه شد، در می‌یابیم که معنای خودشناسی عناصری دارد که لازم است در تعریف گنجانده شود. در این راستا سه نوع رابطه به هنگام خودشناسی قابل دریافت است. رابطه میان «من» و «من»، رابطه میان «من» و «دیگری» و رابطه میان «من» و «دیگر چیز». توجه به این رابطه‌ها می‌تواند به دریافت معنای واحد از خودشناسی کمک کند. در کنار عنصر رابطه، در هر یک از معانی مورد نظر از خودشناسی، همواره یک فاعل شناسا نیز حضور دارد که به شناسایی من، دیگری و دیگر چیز مشغول است و بدون فاعل شناسا اساساً کار خودشناسی صورت نخواهد پذیرفت. عنصر بعدی عنصر تعامل است. تعامل میان انسان به عنوان فاعل شناسا و موارد مورد شناسایی رخ می‌دهد. با در نظر گرفتن دو عنصر رابطه و تعامل، تعریف ما از خودشناسی اینگونه تغییر خواهد کرد: «خودشناسی روشی است که طی آن فاعل شناسا به کمک ادراک درونی و بیرونی با ایجاد رابطه میان خود، دیگری

و دیگر چیزها از راه تعامل به شناسایی خود می‌پردازد».

تا اینجا هر چند معنایی مشترک از مفهوم خودشناسی را به دست داده‌ایم و زمینه برای تشکیل وحدت مفهومی معنا بیشتر از پیش فراهم شده، اما هنوز به پایان راه نرسیده‌ایم و کماکان نیازمند تلاش بیشتری هستیم. چرا که هنوز معلوم نیست که غرض از خودشناسی چیست و چرا خودشناسی ضرورت پیدا می‌کند و نیز منشاء آن کدام است؟ در ادامه به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهیم تا زمینه را برای صورت‌بندی یک تعریف جامع‌تر و دقیق‌تر از خودشناسی فراهم آید.

در بررسی معناهای موجود از خودشناسی، نوعی نیاز برای خودشناسی نمایان است. به عبارت دیگر نیازی وجود دارد که در پی آن انسان به خودشناسی روی می‌آورد که در بطن خود برآورده ساختن آن هدف خودشناسی نیز هست. نیاز به خودشناسی از کجا حاصل می‌آید و ناشی از چیست؟ آیا منشاء آن انسان است، جهان است یا موجودی فراتر از انسان و جهان؟ در پاسخ به این پرسش‌ها باید گفت آنچه مسلم است و نمی‌توان در آن تردید داشت نیاز انسان به شناسایی خود است که از تأمل و تفکر در خود، دیگری و دیگر چیز حاصل می‌شود. به عبارت دیگر، این نیاز انسان است که باعث می‌شود تا انسان دست به کار شناسایی بزند. در واقع کنجکاوی برای انسان یک نیاز است و رفع آن نتیجه پاسخ به نیاز. تأمل در این معنا ما را به معنایی دیگر رهنمون می‌سازد و آن اینکه وقتی نیازی وجود دارد، در کنار آن نیازمندی هم هست. همچنین در کنار معنای نیاز و نیازمند، منبع و نیروی رافع نیاز نیز وجود دارد. در این صورت معناها حاکی از وجود یک فاعل شناسا به نام انسان است که نیازمند است و منبع و نیروی تأمین‌کننده نیاز است که نیاز را رفع می‌کند. بر این اساس می‌توان تعریف را اینگونه بسط داد: «خودشناسی فرایندی است که طی آن انسان به عنوان فاعل شناسا به کمک ادراک درونی و بیرونی با ایجاد رابطه میان خود، دیگری و دیگر چیزها از راه تعامل و به کمک منبع رفع‌کننده نیاز، به رفع نیاز به خودشناسی می‌پردازد». در اینجا این پرسش پیش می‌آید که آیا منبع رفع‌کننده نیاز، خود اعتبار کافی برای رفع نیاز انسان به کنجکاوی و شناخت را دارد یا خیر؟ مثلاً اگر منبع رفع نیاز را فرد به حساب بیاوریم، در این صورت فرد به تنهایی می‌تواند نیاز به شناخت خود را رفع کند؟ یا اگر منبع رفع نیاز را جامعه به حساب بیاوریم آیا جامعه به تنهایی می‌تواند نیاز فرد به شناخت خود را رفع کند؟ اگر جواب منفی باشد، تعریف کماکان

ناقص خواهد بود. حتی اگر فردی ادعا کند که با تکیه بر خداوند به عنوان منبعی قدرتمند و به عنوان صانع و آفرینشگر انسان می‌توانیم به شناخت خود نائل شویم، در این صورت از نقطه نظر تربیتی این امکان وجود دارد که ما با افرادی مواجه شویم که مفروضه‌های متافیزیکی همچون «خدا هست» و «روح و ملائکه حضور دارند» را در مبانی شناختی خود نپذیرفته باشند. لذا از لحاظ تربیتی ما کماکان با چالش معنایی در مفهوم خودشناسی مواجه خواهیم بود. در این صورت راه‌حل چیست؟ در اینجا تلاش می‌کنیم تا راه‌حل این مسأله را در پاسخ به پرسش بعدی این مقاله پیدا کنیم و آن اینکه موانع موجود بر سر راه خودشناسی چیست؟ به نظر می‌رسد رفع موانع خودشناسی بتواند بر شفافیت بیشتر معنا و مفهوم خودشناسی بیفزاید.

موانع خودشناسی

در بحث خودشناسی به مثابه جهان‌بینی و اعتقادات فردی گفتیم که در ارتباط با شناخت ممکن است دچار نوعی بت‌پرستی، خودشیفتگی یا دیگر شیفتگی بشویم. در این صورت یکی از ریشه‌های مربوط به محدودیت‌های شناخت خود، به پرستش باورهای غلط ما باز می‌گردد که از آن به باورپرستی تعبیر می‌کنیم. اما باورپرستی به تنهایی موجد محدودیت در مسیر راه خودشناسی نیست. چرا که بدون شک، بخشی از باورهای ما با حقایق و واقعیت‌ها مطابقت دارند. در این صورت باورپرستی زمانی محدودیت به حساب می‌آید که با موانعی برای شناخت جمع شود. از اینرو رفع موانع شناخت به خودشناسی کمک می‌کند. در ادامه موانع محدودیت‌زا در خودشناسی را معرفی می‌کنیم. شناخت این موانع زمینه را برای ارائه تعریفی روشن‌تر از خودشناسی فراهم خواهد ساخت.

تن‌آسانی فکری

از جمله موانع موجود بر سر راه خودشناسی تن‌آسانی فکری است. در مسیر خودشناسی گاهی انسان به تن‌آسانی فکری گرفتار می‌شود. در این صورت انسان دوست دارد تا فرد دیگری به جای او فکر کند و به تصمیمات او مدد رساند. بسیاری از افراد این تمایل را دارند که کسی دیگر متکفل فکر کردن آن‌ها بشود تا دشواری مسئولیت، انتخاب، اضطراب و هیجان ناشی از انتخاب را از دوش آن‌ها بردارد. به واقع، اندیشیدن، تعقل کردن، بررسی امور، دقت در اخبار،

انتخاب خبر و مطلب صحیح و کوشش برای درک درست از نادرست، نوعی مشقت و مجاهدت فکری می‌طلبد و زحمت به همراه دارد. از دیدگاه تربیتی، اشپربر معتقد است: «مشکلات [تنبلی] ناشی از تربیت مقتدرانه است. در نظام مقتدرانه، تربیت به تبعیت محض تقلیل پیدا می‌کند و کودک به این طریق غیرمستقل می‌شود و در زندگی همیشه از دیگران متوقع است» (اشپربر، ۱۳۶۵: ص ۱۴۳) با قدری تأمل می‌توان دریافت که خسارات ناشی از تن آسانی فکری از زحمت و تلاش برای فکر کردن بیشتر است. تاریخ بشر نمونه‌های زیادی از تن آسانی فکری انسان‌ها را در حافظه خود ذخیره دارد که در آن انسان‌ها به سرنوشت‌های بدی دچار شده‌اند. نمونه‌ای از این تن آسانی، به تن آسانی فکری قوم بنی اسرائیل باز می‌گردد که در اثر تنبلی بر روی زمین سرگردان شدند (مائده، ۲۶-۲۰).

ناتوانایی شناختی

از جمله عوامل ناآگاهی و ضعف فکری، عدم توانایی در تمیز میان حق و باطل و صحیح از ناصحیح است. این مسأله به مشکل نظام‌های تربیتی مربوط می‌شود که در آن‌ها به انسان‌ها نظام اندیشیدن قالبی یاد داده می‌شود و به جای آن مهارت‌های تمیز درست از نادرست، آموزش داده نمی‌شود (شریعتمداری، ۱۳۷: ص ۲۵۳). صاحب‌نظران تربیتی معتقدند که تعلیم و تربیت قالبی در واقع تعلیم و تربیت نیست؛ بلکه نوعی «عادت دادن» است. در «عادت دادن» به جای فهم، جریان شرطی شدن حاکم است. در اصطلاح مکتب رفتارگرا اگر فرد بتواند محتوای هر بحث را به حافظه بسپارد، اصول مورد بحث را فراگرفته است. در این صورت به جای تعقل، تلقین یا تحمیل معلومات حاکم خواهد شد. چرا که در عادت دادن، مجال برای خلاقیت بروز پیدا نمی‌کند (همان، ص ۲۵۴). هریس معتقد است در چنین نظام‌هایی، عمدتاً تأکید بر پرورش شخصیت کودک بالغ وجود ندارد (هریس، ۱۳۶۹: ص ۲۳۹). از سوی دیگر در تربیتی که صرفاً مبتنی بر عادت است، انسان به یک موجود جبری و ماشینی تبدیل می‌شود که هیچ اراده و انتخابی از خود ندارد.

وابستگی شناختی

فرایند تربیت به لحاظ خانوادگی و اجتماعی در افزایش یا کاهش تمایل به اتکا به دیگری

تأثیری به سزا دارد. هرگاه سمت و سوی تربیت به سوی ترویج توجه صرف به «دیگری» باشد، آنگاه تربیت مبتنی بر اتکاء به غیر فزونی می‌یابد. در چنین نظام‌های تربیتی تصور این است که آدمیان همواره به دستگیری، هدایت و مساعدت فکری، روحی و روانی دیگران نیازمند هستند. به نحو دقیق‌تر، این نظام‌ها افراد آدمی را وابسته و متکی به غیر و نیازمند به دستگیری، هدایت و کمک تصور می‌کنند. در این نظام‌هایی که اقتدارطلب نیز هستند، افراد باید بدون چون و چرا از دیگران پیروی کنند (شریعت‌مداری، ۱۳۷۲: ص ۴۷۰). اقبال لاهوری در خصوص رویه سنتی تربیت اخلاقی معتقد است که این تربیت از شخص مورد آموزش تقاضا دارد که به طور کلی در مقابل تربیت‌کننده تسلیم باشد و تعلیمات را پذیرا شود. وی معتقد است این معلمان اخلاق نقش تفکر فردی و تجربه مستقل را از میان برداشته‌اند (نقل از السیدین، ۱۳۶۳: ص ۴۹). توجه و اتکا صرف به دیگری به کم رنگ شدن نقش فرد می‌انجامد و ضرورت شناخت خود به مثابه موجودی فکری را از بین می‌برد.

عدم پیوستگی میان باور و عمل

چرا انسان‌ها چنین هستند که به آنچه اعتقاد دارند یا به آنچه که می‌گویند عمل نمی‌کنند؟ آیا این مسأله ذاتی آدمی است یا ناشی از تربیت او است؟ به این پرسش هر مکتب فکری پاسخ خاص خود را می‌دهد. اما اجمالاً مشخص است که مشکلی وجود دارد. پی بردن به این آفت خود گام مهمی در خودشناسی است. در این باره در قرآن آمده: «چرا به آنچه می‌گویید عمل نمی‌کنید»^۱؟ در این راستا شناخت تضادها و تعارض‌های شخصیتی، یکی از گام‌های مهم سیر و سلوکی در مسیر خودشناسی محسوب می‌شود. تضادها و تعارضات به ایجاد شبهه در باور افراد کمک می‌کنند. از این رو باورها یا به عمل نمی‌رسند یا جلوه‌هایی ضعیف در عمل پیدا می‌کنند. مشکل دیگر مسأله دوگانگی یا نفاق در عقیده و عمل است. یعنی گاهی شخص به آنچه که در بیرون و در حوزه عمل انجام می‌دهد، در درون و در عالم نظر باور ندارد؛ در این صورت کاری جز نفاق و دورویی انجام نمی‌دهد. البته، نفاق به سادگی آشکار نمی‌شود مگر در شرایط امتحان و آزمون و در این صورت کار به ریاکار سخت و دشوار می‌شود. همان که حافظ درباره‌اش می‌گوید:

۱. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَعْمَلُونَ (صف، ۲)

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد
(حافظ، ۱۳۶۸/۱۵۹)

بدینسان نفاق می‌تواند مانعی قوی در برابر خودشناسی به حساب بیاید. چرا که در نفاق اصرار بر پوشاندن چهره حقیقت است و نوعی لجاجت در پذیرش آن وجود دارد. از سوی دیگر رفع نفاق دریچه مهمی برای خودشناسی بر روی انسان می‌گشاید. بدینسان عمل بهترین معیار شناخت خود و محک با ارزشی برای آن است.

عادات زیسته

عادت‌ها به دو دسته عادت‌های خوب و عادت‌های بد تقسیم می‌شود. در فلسفه تربیتی عادت، افلاطون و ارسطو قدیمی‌ترین نظرات را بیان داشته‌اند. در این میان افلاطون نقشی ایجابی و سلبی و به عبارت دیگر نقشی توأمان مثبت و منفی به عادت داده و ارسطو نقشی مثبت برای آن قائل است (سجادیه، سورانی، ۱۳۹۶: ۲۴-۴۸). بدینسان عادت هم می‌تواند خوب باشد و هم می‌تواند بد باشد. بسته به موضوع و متعلق عادت، لازم است آدمی از عاداتی بپرهیزد یا به عاداتی خو کند. در ارتباط با خودشناسی عادت‌های خوب می‌تواند به خودشناسی بهتر بینجامد. به عنوان مثال عادت به تأمل در اعمال روزانه و تشخیص نقاط ضعف و قوت آن‌ها برای فرد می‌تواند عادت‌های خوب باشد. در مقابل عادت‌هایی برای خودشناسی خوب نیستند. همان‌طور که قبلاً نیز بحث شد، عادت به تن‌آسانی فکری و سپردن مسئولیت فکر کردن به دیگران می‌تواند نتایج منفی به دنبال داشته باشد. لذا عادات زیسته بد می‌تواند مانعی در خودشناسی به حساب آید.

بازتعریف خودشناسی

با نظر به آنچه که از با هم‌نگری معناها و اشکالات مربوط به هر یک از معناها حاصل شد و با توجه به نوع روابط و عناصر موجود در جریان خودشناسی که بحث آن‌ها به عمل آمد و نیز با ملاحظه موانع موجود در خودشناسی در می‌یابیم که موانع شناختی موجود در خودشناسی سهم مهمی را در ابهام‌زایی این مفهوم به همراه دارد. لذا برچیدن این موانع می‌تواند ابهامات معنایی خودشناسی را مرتفع سازد. در اینجا با ملاحظه چالش‌های معنایی یاد شده و با در نظر داشتن روابط

و عناصر مطرح شده در تعریف خودشناسی و همچنین با ملاحظه موانع یاد شده و مفروض داشتن رفع این موانع، چنانچه بخواهیم به تعریف جامع‌تر و دقیق‌تری از خودشناسی نائل شویم می‌توانیم تعریفی به این شرح ارائه کنیم: «خودشناسی فرایندی است که طی آن انسان به عنوان فاعل شناسا به کمک شناخت و ادراک درونی و بیرونی و بهره‌گیری از تعامل میان عناصر و عوامل خودشناسی و به کمک منبع رفع نیاز، به رفع نیاز به خود شناسی می‌پردازد و در این راه از تن‌آسانی فکری پرهیز نموده و در کسب مهارت‌های تمیز صحیح از ناصحیح، کاستن فاصله میان باورها و اعمال و رفع عادت‌های غلط تلاش می‌کند».

در تعریف یاد شده نقش خود فرد به عنوان فاعل شناسا، توجه به نیاز به خودشناسی، ادراک توأمان درونی و بیرونی، نقش تعامل در شناخت با نظر به عوامل متعدد به جای تأکید بر تنها یک عامل در شناخت، بهره‌گیری از منبع معتبر در رفع نیاز به خودشناسی، در هم تنیدگی نظر و عمل و تلاش برای تفکر به جای تن‌آسانی فکری تأکید شده است. از اینرو می‌توان انتظار داشت تعریف یاد شده از خودشناسی از جامعیت و مانعیت بیشتری برخوردار است. بدینسان می‌توان انتظار داشت تعریف حاضر به تسهیل و شفافیت کار تربیتی مریبانی منتهی شود که به روش خودشناسی تأکید می‌کنند.

بحث و نتیجه‌گیری

خودشناسی مفهومی چالش‌برانگیز است. در این راستا هر یک از دانش‌ها از زاویه نگاه خاص خود به مفهوم خود و خودشناسی می‌نگرد. با توجه به رویکردهای مختلفی که در مواجهه با مفهوم خود وجود دارد، معناهای متفاوتی نیز از آن حاصل می‌آید و مفهوم خود و به تبع آن خودشناسی چالش‌انگیز می‌شود. در پاسخ به سؤال اول پژوهش معناها و چالش‌های معنایی مفهوم خودشناسی به این شرح شناسایی شد: خودشناسی به معنای خصوصیات و اعتقادات فردی، خودشناسی به معنای افعال و اعمال آدمی، خودشناسی به معنای عادات فردی، خودشناسی مرتبط با متعلق شناخت، خودشناسی در تعامل با خدا، جهان، اجتماع و در تعامل با خویشتن. تلاش ما در پاسخ سؤال دوم پژوهش در ارتباط با امکان رسیدن به یکپارچگی معنایی در خودشناسی نشان داد که دسترسی به معنایی واحد از خودشناسی به سادگی ممکن نیست. با این حال به کمک شناسایی عناصر مشترکی که در برداشت‌های مختلف از

خودشناسی وجود دارد، می‌توان به نوعی وحدت مفهومی دست یافت. در این راستا سه نوع خودشناسی: مبتنی بر ادراکات درونی، مبتنی بر ادراکات بیرونی و مبتنی بر ادراکات مشترک درونی و بیرونی شناسایی و سه نوع رابطه میان من و من، من و دیگری و من و دیگرچیز به عنوان رابطه مشترک در همه معنای خودشناسی شناسایی شد. در ادامه چهار عنصر مشترک فاعل شناسا، نیاز به خودشناسی، منبع رفع‌کننده نیاز و تعامل در خودشناسی شناسایی شد. همچنین موانع و محدودیت‌هایی چون تن‌آسانی فکری، ناتوانی در تمیز دادن میان صحیح و ناصحیح، فاصله میان باور و عمل، وابستگی شناختی به دیگران و عادات زیسته بد برای ارائه تعریفی روشن از خودشناسی بررسی شد. با در نظر گرفتن عناصر و روابط و موانع مشترک در هر سه دسته معنایی از خودشناسی تلاش شد تا باز تعریفی از مفهوم خودشناسی به عمل آید. در نتیجه مفهوم خودشناسی به این شرح شفاف‌سازی و تعریف شد: خودشناسی فرایندی است که طی آن انسان به عنوان فاعل شناسا از راه شناخت و ادراک درونی و بیرونی همراه با بهره‌گیری از تعامل میان عناصر خودشناسی (شامل من و دیگری، من و دیگر و من و من)، به کمک منبع معتبر رفع‌کننده نیاز، به رفع نیاز به خودشناسی اقدام می‌کند. در مسیر خودشناسی پرهیز از تن‌آسانی فکری، کسب مهارت‌های تمیز میان صحیح از ناصحیح، رفع فاصله میان باور و عمل، امتناع از وابستگی شناختی به دیگران و رفع عادات زیسته بد به عنوان راه کارهای خودشناسی به رفع ابهام معنایی خودشناسی مدد می‌رساند.

نتایج و یافته‌های این پژوهش در دو حوزه نظری و عملی می‌تواند کاربرد داشته باشد. در حوزه نظری کاستن از چالش معنایی خودشناسی می‌تواند برداشت واحد و یکپارچه‌ای از خودشناسی را به کاربران این مفهوم در حوزه‌های مختلف دانش به‌ویژه در حوزه دانش تربیت ارائه دهد که طی آن از معنای مبهم، چندگانه و نیازمند به تفسیر در اقدامات و تصمیم‌گیری‌های تربیتی پرهیز شود. در حوزه عمل، روان‌شناسان، مربیان و پرورشکاران تربیتی می‌توانند مفهومی واحد و یکپارچه از خودشناسی را در اختیار داشته باشند و اهداف خود را در عمل با توجه به معنایی روشن و واحد انتخاب کنند و به نتایج بهتری در تربیت مخاطبان تربیتی برسند. پیشنهاد پژوهش به کاربران مفهوم خودشناسی تلاش در جهت توجه به عناصر مشترک معنایی در مفهوم خودشناسی است که در آن مفهوم در اثر گرانباری معنا تقویت یافته و چالش‌های ناشی از یکجانبه‌نگری در معنا رفع شده است. همچنین در ارتباط با خودشناسی

توجه به موانع موجود بر سر راه خودشناسی حائز اهمیت است و به شفافیت معنای خودشناسی کمک خواهد کرد. لذا توجه به موانع خودشناسی، نتیجه بهتری از فرایند شناسایی خود به دست خواهد داد. پیشنهاد دیگر به کاربران مفهوم خودشناسی به مخاطبان خودشناسی مربوط می‌شود. در این راستا کمک به مخاطبان در روی آوردن به ژرف‌نگری همراه با پرهیز از سطحی‌نگری، روی آورد به استقلال و آزادی فکری همراه با رفع وابستگی صرف و غیر فعال به دیگران، کاستن از فاصله میان نظر و عمل از طریق خوگردن به تفکر، استمرار در تفکر و فرجام‌نگری به وسیله آن است. پیشنهاد پژوهش در سطح کلان به مسئولان آموزش و پرورش، اتخاذ رویکرد آموزش و پرورش تفکر محور به منظور توسعه بینش فکری در میان مخاطبان آموزش و پرورش است که در سایه آن خودشناسی بهتر محقق خواهد شد. پیشنهاد به پژوهشگران بعدی، کاوش در راه‌های عملیاتی‌سازی تعریف خودشناسی است.

منابع

- قرآن کریم.
نهج البلاغه.
- آمدی، عبدالواحد (۱۳۶۶). *غرر الحکم و دررالکلم*، ج ۵ و ۷، ترجمه و شرح خوانساری، جمال الدین، تهران: دانشگاه تهران.
- السیدین، خواجه غلام (۱۳۶۳). *فلسفه آموزشی اقبال لاهوری*، ترجمه عثمانی، عزیزالدین، تهران: نوین.
- اشپیرر، مانس (۱۳۶۳). *نقد و تحلیل جباریت*، ترجمه فصیم، کریم، تهران: دماوند.
- _____ (۱۳۶۵). *یک زندگی سیاسی، هفت گفتگو و سه مقاله*، ترجمه داریوش، روشنگر تهران: روشنگر.
- اقبال لاهوری (بی تا). *کلیات اقبال*، تهران: کتابخانه سنایی.
- بشیری، ابوالقاسم (۱۳۸۴). *خودشناسی، معرفت*، (۹۱).
- بوین، کریستیان، رفیق، اعلی (۱۳۷۵). *روزنه ای به زندگی فرانچسکو قلدیس*، ترجمه سیار، پیروز، تهران: طرح نو.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). *لغت نامه*، تهران: دانشگاه تهران.
- حافظ، شمس الدین محمد (۱۳۶۸). *حافظ با مجموعه تعلیقات و حواشی*، به تصحیح قزوینی، محمد، تهران: اساطیر.
- رجبی، ابوذر (۱۳۹۲). *تحلیل تطبیقی نقش خودشناسی در معرفت به خدا از دیدگاه ملاصدرا و ابن عربی، انسان پژوهی دینی*، ۱۰ (۳۰): ۸۹-۱۱۳.
- سجادیه، نرگس، سورانی، سمیه (۱۳۹۶). *نگاهی تطبیقی به اندیشه افلاطون و ارسطو درباره عادت: چالشی بر سر مفهوم و کاربرد، علوم تربیتی*، ۲۴ (۲): ۲۵-۴۸.
- شریعتمداری، علی (۱۳۷۴). *اصول و فلسفه تعلیم و تربیت*، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۷۲). *روان‌شناسی تربیتی*، تهران: امیرکبیر.
- شمشیری، بابک و ریاضی هروی، شیدا (۱۳۹۲). *بررسی مفهوم خودشناسی از نگاه اسلام و استنتاج اهداف و روش های تربیتی آن*، معرفت، ۲۲ (۱۹۱): ۴۵-۸۵.
- شوپنهاور، آرتور (۱۳۸۹). *در باب حکمت زندگی*، ترجمه محمد مشیری، تهران: نیلوفر.
- فروم، اریک (۱۳۶۰). *هنر عشق ورزیدن*، ترجمه سلطانی، پوری، تهران: مروارید.

- فقیهی، علینقی، رفیعی مقدم، فاطمه (۱۳۹۰). خودشناسی و بازتاب های تربیتی آن بر اساس بینش قرآنی، اسلام و پژوهش های تربیتی، ۳(۱): ۲۶-۵.
- قربانی، نیما (۱۳۸۵). معضلات مفهومی در خودشناسی، اندیشه نوین دینی، ۲(۴،۵).
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۸). تاریخ فلسفه، ترجمه، مجتبوی، جلال الدین، تهران: علمی، فرهنگی.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۹۸۳م). بحارالانوار، ج ۱۰۷، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- محمدین منور (۱۳۸۶). اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۱). جهان بینی و ایدئولوژی، تهران: صدرا.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۲). راهی به رهایی، تهران: نگاه معاصر.
- معین، محمد (۱۳۸۸). فرهنگ فارسی، تهران: نوین.
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۷۱). مثنوی معنوی، تهران: نگاه.
- میرزاویزی، هما (۱۳۸۶). جستجوی کمال خودشناسی در تعلیمات عرفانی، متن پژوهش ادبی، ۱۱(۳۴): ۱۲۸-۱۱۴.
- هریس، تامس (۱۳۶۹). وضعیت آخر، ترجمه فصیح، اسماعیل. تهران: نشر نو.

The Holy Quran. [In Arabic]

Nahj al-Balaghah. [In Arabic]

Al-Sayyidin, K. G. (1984). *Iqbal Lahori Educational Philosophy*, Ottomani Translation, Aziz al-Din, Tehran: Novin(Text in Persian).

Amedi, A. (1987). *Gharr al-Hakam wa Dar al-Kalam*, vols. 5 and 7, translated and explained by Khansari, Jamaluddin, Tehran: University of Tehran.

Bashiri, A. (2005). *Self-knowledge, knowledge*, (91) (Text in Persian).

Baumeister, R. F. (Ed.) (1999). *The self in social psychology*, Philadelphia, PA: Psychology Press (Taylor & Francis).

Lewis, M. (1990). Self-knowledge & social development in early life, In L. A. Pervin (Ed.), *Handbook of personality* (pp. 277-300). New York: Guilford.

Sperber, M. (1986). *A political life, seven conversations and three articles*, translated by Dariush, Roshanak Tehran: Roshangar(Text in Persian).

Maslow, A. H. (1943). A Theory of Human Motivation, *Psychological Review*, 50(4): 370-96.

Boben, C. and Comrade, H. (1996). *An Introduction to the Life of St. Francis*, Translated by Siar, Piroozh, Tehran: New Design(Text in Persian).

Copleston, F. (2009). *History of Philosophy*, Translated by, Mojtaba, Jalaluddin, Tehran: Scientific, Cultural(Text in Persian).

Dehkhoda, A. A. (1998). *Dictionary*, Tehran: University of Tehran(Text in Persian).

Faghihi, A. and Rafiei M. F. (2011). Self-knowledge and its educational reflections

- based on Quranic insight, *Islam and educational research*, 3(1): 26-5(Text in Persian).
- Forum, E. (1981). *The Art of Loving, translated by Soltani, Pouri*, Tehran: Morvarid(Text in Persian).
- Gallup, G. G., Jr. (1979). *Self-recognition in chimpanzees and man: A developmental and comparative perspective*, New York: Plenum Press.
- Ghorbani, N. (2006). Conceptual Problems in Self-Knowledge, *Modern Religious Thought*, 2 (4,5) (Text in Persian).
- Hafiz, S. M. (1989). *Hafiz with a collection of Attaches and Notes*, Edited by Qazvini, M. Tehran: Asatir(Text in Persian).
- Harris, T. (1990). *The latest situation*, translated by, Fasih. Ismael, Tehran: Nashr noa(Text in Persian).
- Iqbal, L. (-----). *Koliat Iqbal*, Tehran: Sanai Library(Text in Persian).
- Majlisi, M. B. M. T. (1983). *Bahar-al-anwar*, vol. 107, Beirut: Dar Al-Ehya Al-Tarath Al-Arabi(Text In Arabic).
- Malekian, M. (2003). *A Way to Liberation*, Tehran: Neghah Moaser. [In Persian]
- Mirza Waziri, H. (2007). The Search for the Perfection of Self-Knowledge in Mystical Teaching, *Literary Text Research*, 11 (34): 128-114(Text in Persian).
- Mohammad- Ibn- M. (2007). *Secrets of Unity in the Officials of Sheikh -Abi Saeed*, edited by Mohammad Reza Shafiei Kadkani, Tehran: Sokhan(Text in Persian).
- Moin, M. (2009). *Persian Dictionary*, Tehran: Novin(Text in Persian).
- Motahhari, M. (1982). *Worldview and Ideology*, Tehran: Sadra(Text in Persian).
- Rajabi, A. D. (2013). Comparative Analysis of the Role of Self-Knowledge in Knowing God from the Viewpoint of Mulla Sadra and Ibn Arabi, *Religious Anthropology*, 10 (30): 113-189(Text in Persian).
- Rogers, C. (1959). *A theory of therapy, personality and interpersonal relationships as developed in the client-centered framework*, In (ed.) S. Koch, Psychology: A study of a science. Vol. 3: Formulations of the person and the social context. New York: McGraw Hill.
- Rumi, J. M. (1992). *Masnavi Manavi*, Tehran: Negah(Text in Persian).
- Sajjadih, N. and Sorani, S. (2017). A Comparative Look at Plato's and Aristotle's Thoughts on Habit: A Challenge to Concept and Application, *Educational Sciences*, 24 (2): 25-48(Text in Persian).
- Schopenhauer, A. (2010). *On the Wisdom of Life, translated by Moshiri, Mohammad*, Tehran: Niloufar(Text in Persian).
- Shariatmadari, A. (1995). *Principles and Philosophy of Education*, Tehran: Amirkabir(Text in Persian).
- Shariatmadari, A. (1993). *Educational Psychology*, Tehran:Amirkabir(Text in Persian).
- Sperber, M. (1984). *Critique and Analysis of Jabarit*, translated by Qassim, Karim, Tehran: Damavand(Text in Persian).

Analyzing the Concept of Self-Knowledge as a Educational Method: An Attempt to Unify Meaning

Ali Sattari*¹ and Hojjatollah Javani²

Abstract

Self-knowledge as an educational method At first glance, the concept seems obvious. But the concept faces challenges in meaning. That is, precision in the sense of self is not a unified understanding of it and this can cause problems in practice in education. The purpose of this article is to analyze the concept of self as one of the basic methods of education in order to eliminate semantic challenges and create semantic unity in it. Conceptual analysis was used for this purpose. The results showed that with the common semantic elements that exist between different definitions and understandings of self, one can significantly achieve the semantic inconsistencies of this concept. Accordingly, three types of self-knowledge based on one's inner perceptions, one's outer perceptions, and one's inner and outer common perceptions were identified. In this way three types of self-knowledge separated into three relationships between: I and I, I and other, and I and other thing. Then it turned out that in all types of self, there are four essential elements: identifying agent, need for self, source of need, and interaction. It also turned out that there were always obstacles in self-knowledge such as intellectual disabilities, cognitive disabilities, distance between beliefs and practices and wrong living habits. Given the aforementioned elements, relationships, and barriers, a redefinition of self-knowledge has emerged that seems to be more comprehensive and precarious. The above definition will facilitate the transparency of the instructional work of educators in using self-knowledge.

Keywords: self-knowledge, educational method, concept analysis, conceptual unity, meaning

1Corresponding Author: Assistant Professor, Department of Educational Administration and Planning, Faculty of Education and Psychology, Alzahra University, Tehran, Iran. alisattari@alzahra.ac.ir

2Associate Professor Alzahra University, Tehran, Iran. hojjatollahj@alzahra.ac.ir

DOI: 10.22051 / JONTOE.2019.20387.2217

<https://jontoe.alzahra.ac.ir>